

مریغ و یا چون آینه باشباع یا و بی اشباع بر وزن مفعولان یا فاعلین و مانند این
 هر آینه بر وزن مفاعلن یا معا عین و حرف مشدد که در کلمه باشد چون
 بترو ز و ترو نیم و باد امغز به تشبیل یا تشخیف که در اصل بی تر و زود تر
 و نیم من و باد ام مغز بود و آنکه مختص نظم است و در شعر نیاید به این معنی که
 در شعر همیشه یک حرف خوانده می شود و در نظم در بعضی محل یک حرف
 خوانده میشود و در بعضی محل دو حرف و او عطف است که محل از کلمه که در
 آخر الف یا واو است چون جاو مکان باشباع و و با بی اشباع که در شعر همیشه
 یک واو خوانده میشود و در نظم گاهی یک واو گاهی دو واو چون سپردگان و بیک
 واو یابد و واو در شعر همیشه بیک واو است و الف متصل وده است چون آمد و
 آورد هر گاه بکلمه ماقبل خویش متصل شود چون خوش آمد و خوش آورد
 بیک الف یا د و الف و در شعر همیشه بیک الف است و باء بطنی است و آن بائیه است
 که چون کلمه مضاف یا موصوف واقع شود بجهت اشباع کسره آخر کلمه متولد
 گردد چون یا ر من باشباع کسره را یا بی اشباع بر وزن مفعولان یا
 فاعلن یا آنکه آن آخر کلمه یا نسبت باشد چون هندی من باشباع
 یا نسبت یا بی اشباع بر وزن فاعلاتن یا مفعولان و در شعر این یا بطنی منقرط
 نشود و حرف مشدد است چون دم و هم و خم به تشبیل یا تشخیف میم

که در اصل دنب و هنب رخفتند و در نشر یاد نظم هر گاه در آخر شعر یا مصراع
واقع شود مختلف باید خوانند و مختفی بدانند که این تشدید چون لفظ فرخ و حرم
نیست اما مکتوب هم ملفوظه آنها دو گونه است یکی آنکه مکتوب است و ملفوظ
نه مبیل لزوم و مامل است هم نظم و هم نثر آن را و معد و له است که آنرا
و از شام نیز کویند یعنی فتحه و کسره ما قبلش خالص نیست بلکه بوجه از ضمه
دارد چون خوامه و خویش و الفاظ دیگر که و ا د ر این جا هم در نثر و هم در نظم
ملفوظ نکردن و هم مختفی است که بعد از یک حرف مفتوح بیا ند چون به هر گاه
منفصل نویسند و چون اظهارش خواهند به الف نویسند یا بعد از یک حرف
مکسور چون که وجه و نه در ین جا چون اظهارش خواهند به یا نویسند و هم
مختفی که بعد از چند حرف بیا ید در و قتیکه متصل بضم شود چون
جامه شان و بسته ام و خند اش و نون است که بعد از الف ما قبل مفتوح چون
جان و او ما کن ما قبل مضموم چون خون و یا ما کن ما قبل مکسور چون
چین بیا ید بشرطیکه در آخر مصراع یا انچه ما ند است یا مضاف و موصوف
واقع نشود بعضی گفته اند که در این صورت الف و وا و یا به تلفظ در نمی
آید نه نون و این قول قویست چه شایسته حذف و مقاط حروف ند اند
نه صحیح و هر گاه در آخر مصراع باشد یا مضاف و موصوف واقع شود ملفوظ

شود من گوئیم این نون و انون غنه گویند و این نون با حرف مد همزته یک
 حرف است در این وقت حذف هیچ کدام روا نبود در تلفظ بلی در تقطیع یکی ..
 و باید حذف ساخت و در حالت اضافت و وصف چون هر کلمه که آخرش حرف
 مد می بود یک یاء می آوردند و در این جایگه نونی معلوم میشود همان نون را
 آوردند نه یاء را اگر چه می توان گفت آن یائیکه در حالت اضافه و وصف بعد
 از الف و او زیاد می کنند جزو کلمه است چنانکه گویند این چه جا است
 و چه جایست و این چه بیومست و چه بیومست بی یا و یا و این نونیکه
 مذکور شد چون با هاء جمع جمع شود در صورتی که یکی آنکه بی اظهار
 خوانده شود چون جانها بر وزن فعلن بسکون عین دوم آنکه با اظهار خوانده
 شود چون جانها بر وزن فاعلن و هم چنین است وقتی که با و او مطلق آید چون
 جان و جهان بجه اظهار نون و بی اظهار و چون متصل به ضمیر حاضر یا غایب
 شود سه صورت دارد بی اظهار چون جاننش و جانت و به اظهار و این دو صورت
 دارد یکی آنکه نون را ماکن مازند و دیگری آنکه بتحرک و این هفت صورت
 آخر که از نون غنه گفته شد از قبیل جایز است که ملاحظه شود یا نشود و از قبیل
 جایز است الف وصل چون استخوان و اندام و از در وقتیکه بکلمه ماقبل
 خود پیوند و در نشر همیشه این الف ماقط شود و ازین قبیل اصبع و اوشباع

همه چون تو وجود و او و هطف چون کل و مل و ماء مخفی است که بعد از
 چند حرف بیاید مانند خند و کزیده و چون این ها را اظهار کنند ما بین ما
 و الف بطور خاصی تلفظ نمایند که در حقیقت نه الف است و نه ها بلکه مانند
 هجرت ساکن که در تاریخ تلفظ شود و این ها و تکیه در آخر مصراع بیاید
 البته ملفوظ شود به معنی که کفتم و این واژه ها در نشر ملفوظ نشود و نونیه است
 که بعد از الف بیارند و پیش از دال ماضی چون خوانند و مانند و راند که در نشر
 بی اظهار خوانند و در نظم به اظهار خاصه که بحرف ما بعد خورد متصل شود
 چون مانند و مانند و بی اظهار و دو حرف ساکن است بعد از حرف اول چون
 کما مجتهد و بوضت و زینت که در نشر همیشه ملفوظ شود و در نظم گاهی هر دو حرف
 ملفوظ شود و گاهی یکی از اینها خواه اولین خواهد و میان و آنچه از این ملفوظه غیر
 مکتوبه و مکتوبه غیر ملفوظه که جایز است بیان نمودم بر مبتدی خالی از معنوی
 نیست خلیل اند که در کجا باید ملفوظ خوانند و کجا باید نخوانند بنا بر این قاعده
 برای این قرار دادم تا از آن قاعده محل اظهار و عدم اظهار معلوم کنند اگر چه آن قاعده هم
 باز برای مجتهدی بی اشکال نباشد و آن اینست که چون شعری باشد که مشتمل است
 بر چنین الفاظ باید میزان آن شعر را بدقت به نحو یکدیگر در باب دوم می آید پیدا
 کند و به دنبال که اگر آن کلمه به اظهار آن حرف موزون میشود اظهار نباید

خوانند و اگر بی اظهار آن حرف موزون میشود اظهار نیاید و هرگاه میزان آن
 شعر را از دو بحر یا بیشتر یافته باشند در یکی به اظهار رود و دیگری بی اظهار هر اینکه
 آن شعر ذو بحرین و ذو ثلاثة بحر خواهد بود و طی هذا القیاس و آن را متلون
 گویند و از برای توضیح مثالی آرم این (بیت) ماقی از آن يك دو دم آوریم *
 و طی از آن آرم آوریم * درین جا از الف و واو ذیلیم که خوانند نش و نحو اندیش
 هر دو جایز و نند انستیم که کجا باید خوانند و کجا باید نحو الله کرد یکدم در میان میزان
 بحر و نقطه قطع نمودم بطورهای مختلف هیچ جا یافت نشد مگر در دو بحر یکی
 بحر ممل ممل من محذوف و بروزن فاعلاتن فاعلن و دیگری بحر سریع
 ممل من مطوی مکسوف بروزن مفتعلن مفتعلن فاعلن پس چون الف از را از
 لفظ از آن حذف و بار ایزا متصل نمودم و الف آن بدل خوانند مثل چنین ماقیز آن
 بی اظهار نون بروزن فاعلاتن و چون وارد و را از لفظ یکد حذف نمودم و الف
 آور را بدل خوانند م شد چنین یکد دم آبروزن فاعلاتن و لفظ و را من که
 خود بروزن فاعلن است پس معلوم شد که این بیت از بحر ممل ممل من
 محذوف است و مسراع ثانی این بیت هم برین قیاس و چون الف از و یکد الف *
 آن هر دو را حذف نمودم شد چنین جا تیزان بی اظهار نون بروزن مفتعلن و چون
 ۱. ۱. لفظ يك دو دم يك الف از لفظ آور هر دو را حذف نمودم شد چنین یکد و ما